کلاس معارف اخلاق- جلسه‌ی چهلم- ۱۸/02/1393

حجت الاسلام بهرامی

ان‌شاءالله خدای متعال از همه‌ی ما و از همه‌ی مؤمنین اعمال و طاعات و عبادات را ولو اندک باشد قبول بفرماید، به برکت صلوات بر محمد و آل محمد.

هفته‌‌ی قبل یک چندجمله‌ای از این دعای «خاب الفادون...» را استفاده کردیم. یکی دو تا نکته‌ی دیگر از این دعا خدمتان عرضبشود. البته ما در این ماه‌های رجب و شعبان و رمضان، سفره و خوراک ما بالأخره همین دعاها است ولو در اوقات پراکنده مثل این است که انسان این دعا را حفظ کند و وقت‌هایی حتماً پیش می‌آید که می‌توانیم این دعا را پیش خودمان زمزمه بکنیم. حالا این دعای «خاب الفادون...» را دارد در هر روز ماه رجب، یعنی زمان خاصی هم برایش نگذاشتند. آدم در ماشین است، دارد قدم می‌زند و ... ولو یکی دو جمله از همین را که حفظ هست را با خودش زمزمه بکند که ان‌شاءالله بی‌بهره نماند.

این نکته را زیاد گفتیم و دوباره هم یاد‌آوری کنیم که در دعاهای ما شاید نکته‌ی مهمش این است که دعاها خیلی خوب خدای متعال را توصیف می‌کنند. به گونه‌ای که در گفتگو با خدای متعال را خوب باز می‌کند، خدا را دل‌نشین بر زبان ما جاری می‌کند، با تعابیر و عبارت‌های مختلف. این در دعاها خیلی مهم است. دعاها سخن بشر هست، از پایین به بالا است. با تعابیر مختلفی که بالأخره هر کسی یک گوشه‌ی دعا به حال و روز او می‌خورد. لذا این جهت در دعاها مهم است، معمولاً در دعاها و مناجات‌ها و آیات و روایات فرازهایی هست که خودش می‌تواند یک زمزمه‌ای برای انسان باشد. مثل همین که «بابک مفتوح للذاغبین» انسان گاهی وقت‌ها هم همین جمله را پیش خودش تکرار بکند؛ یا بعدش داریم «و خیزک مبذول للطالبین». این‌ها واقعاً راهگشا است، انسان همین‌طور رشد می‌کند. لذا آن‌هایی که می‌خواهند انسان را به فساد بکشانند هم همین کار را می‌کنند. یک جمله‌ی مثلاً شهوت‌انگیزی را خیلی کوتاه و فشرده هنرمندانه، حالا اگر بتواند یک صوت خوبی هم روی آن بگذارد و یک آهنگ شهوت انگیزی هم کنارش بگذارد؛ این جمله را می‌کند زمزمه؛ طرف این را که زمزمه می‌کند وجودش هم همین‌طور می‌شود.لذا این‌ها را به مناسبت‌های مختلف می‌شود استفاده کرد، در نماز، بیرون از نماز، یک فراز دو فراز، یک جمله دو جمله.

یکی دو تا عبارت را بنده می‌خواهم بیشتر توجه بکنیم. ما خدای متعال را که توصیف می‌کنیم و از این رهگذر توجه می‌کنیم یک جهتش این است که خود ما رنگ خدای متعال را بگیریم، همین گونه‌ای بشویم که خدای متعال هست. یکی از راه‌های جلب عنایت خداوند متعال هم همین است که انسان همین گونه‌ای که خدای متعال هست سعی کند باشد. حالا همین چند تا فرازی که آن هفته هم یک مقدار روی آن توقف داشتیم. «رزقک مبسوط لمن عصاک» خدایا تو این‌طوری هستی که روزی تو گشاده است برای آن کسی که نافرمانی تو را بکند. پسندیده این است که آدم همین‌طور باشد. حالا به‌حسب ظاهر اگر از من روزی به کسی می‌رسد، تا نافرمانی من را کرد، تا بینش با من به هم خورد؛ دیگر من همه‌چیز را قطع بکنم؟ نه انسان باید بزرگواری خودش را حفظ کند. یک جایی را بگذارد، ولو او نافرمانی کرده، ولو او بد کرده است؛ روزی را نبُرَد. «و حلمک معترض لمن ناواک» بردباری و حلم تو در برابر کسی است که با تو ناسازگاری کرده است. ما در اجتماع و در برخورد با دیگران این‌گونه باشیم، اگر کسی با ما ناسازگار است و برای ما مشکل درست می‌کند او باید با حلم ما برخورد بکند و حلم و بردباری ما باید در برابرش باشد. الآن خیلی جاها می‌بینیم که ما به یک کسی حرف بد می‌زنیم، بد دهانی می‌کنیم، دعوا راه می‌انداریم و ... بعد می‌پرسند چرا این کار را کردی؟ می‌گوید آقا تو که نبودی که چه گفت. خیلی حرف ناجوری زد. اگر حرف ناجوری نمی‌زد، به‌قول‌معروف ارث بابایت را از او می‌خواستی، آن موقع که وجهی نبود که برخورد بکنی. همین‌جایی که یک کسی نسبت به ما نادانی می‌کند، اشتباه می‌کند، خطا می‌کند؛ بحث این است که حلم به خرج بده؛ واِلا یکی عسل در دهان ما بگذارد ما می‌گوییم که گازش نگیر؟ اگر این جا کسی گاز گرفت که خیلی اوضاعش خراب است. ما در ارتباط با دیگران با حلم برخورد کنیم. آن هم «لمن ناواک» حالا همین شخصی که با متعال ناسازگاری می‌کند، خدای متعال با او حلم به خرج می‌دهد، من چه کاره هستم که حلم به خرج ندهم و جوشی‌تر از خدای متعال باشم؟ حالا یک جایی خود خدای متعال می‌فرماید که تو این کار را بکن، دستوری و وظیفه‌ای گردن ما می‌گذارد که فرق می‌کند. لذا ما با دو و اطرافی‌های خودمان؛پدر، مادر، همسر، دوست، هم اتاقی، استاد و هر کس دیگری؛ اگر بخواهیم خدایی رفتار بکنیم همین است. خدای متعال اهل حلم است.«عادتک الاحسان الی المسیئین» عادت تو و روش و منش تو نیکی کردن به بدکاران است. «هل جزاء الاحسان الی الاحسان» که جای خودش؛ اگر کسی خوبی و نیکی کرد که دیگر جز نیکی کردن به او راهی ندارد. منتها برتر و افزون به آن این است که تو به بدکارها هم احسان می‌کنی. آن رشدی که گفته می‌شود که انسان به خدا خودش را نزدیک کند، این‌ها است. فرض کنید یک کسی خوبی دیگران را به بدی جواب می‌دهد، این خیلی از خدا دور است. این اگر یک مقدار بیاید جلوتر، خوبی را با خوبی جواب بدهد. این به خدا نزدیک‌تر شده است. اگر باز هم نزدیک‌تر بشود به‌جایی برسد که بدی را هم با خوبی جواب بدهد. در آن روایت داریم که حلم و بردباری تو به جوری باشد که چنین و چنان؛ یک کسی به حضرت گفت که اگر یکی به من بگویی ده تا می‌شنوی. حضرت فرمودند که ولی تو اگر ده تا بگویی یکی هم از من نمی‌شنوی. ما باید با همدیگر این‌طور باشیم، «عادتک الاحسان الی المسیئین». آن وقت خود بنده از بدکارها هستم، اگر خدای متعال این‌طور با من برخورد نمی‌کرد تا حالا من نابود شده بودم، اگر می‌خواهیم خدای متعال با ما با صبر و حوصله برخورد کند، ما بدی می‌کنیم او خوبی کند، یک راهش همین است که با بندگانش این‌طوری برخورد کنیم. حال دعا و مناجات نداریم، روضه نمی‌توانیم برویم و... اگر این‌ها را نمی‌توانیم، این‌ کارها را که می‌توانیم. یعنی کسی به ما بد کرد زود دست به بدی نبریم، در برابر خوبی کنیم، خدای متعال می‌بیند.

«عادتک الاحسان الی المسیئین» حالا ما می‌خواهیم معتاد بشویم، هر طور اعتیادی هم بد نیست، این بشود عادت ما. عرض می‌کنم که در این جاها یک وقت خدای متعال تکلیفی بر عهده‌ی ما می‌گذارد که آن حسابش جدا است. جایی یک کسی می‌خواهد به من بدی بکند، خدای متعال می‌فرماید بزت توی گوشش. باشد می‌زنم توی گوشش چون تکلیف است. ولی معنایش این نیست که آن خوبی هم که از دستم بیاید هم به او نکنم. همان موقع که می‌زنم توی گوشش دعایش هم می‌کنم.

این‌ها را ما باید رونق بدهیم، از این‌ها زندگانی می‌جوشد، جامعه زنده می‌شود. اینکه ما گاهی احساس می‌کنیم که انگار دین اصلاً نقشی در جامعه ندارد به این دلیل است که ما دین را نمی‌آوریم در جامعه. ما آمدیم بعضی از عبادات را کردیم دین و گفتیم این‌ها دین است. با این‌ چیزهایی که گفتیم می‌شود جامعه را ساخت یا نمی‌شود ساخت؟ خیلی روشن است که می‌شود ساخت. آن وقت ظاهراً راه اصلاح جامعه هم همین‌ها است. حالا من خودم و دیگران بخواهیم اصلاح بشویم راهش همین است. این‌طوری باید برخورد کرد، بالأخره انسان‌ها همه که دشمن خدا و دین خدا که نیستند. حالا یک بار اثر نمی‌گذارد، دو بار، سه بار، چهار بار، ده بار، وقتی می‌بیند که مؤمنین این‌طور هستند چطور می‌شود اثر نگذارد؟ او هم انسان است، فطرت دارد، فهم دارد، شعور دارد. «عادتک الاحسان الی المسیئین و سبیلک الابقاء علی المعتدین» حالا معتدین از مسیئین یک مقدار بدتراند. مسیء آن است که بدکار است ولی معتد آن است که پا را از حد بیرون گذاشته است. با آن‌ها هم خدای متعال اهل ابقاء هست. زود همه‌چیز را از آن‌ها نمی‌گیرد، مهلت و فرصت می‌دهد. این را شما اگر ببرید در فضاهای اداری و سازمانی، دیگر نمی‌شود یک دانشجو را طوری دنبالش بود که یک چیزی از او گرفت، یک تنبیهی کرد و شرطی گذاشت و اخراجی کرد. این‌ها با روش و منش خدای متعال نمی‌سازد. مچ گیری و این‌جور کارها، حالا می‌خواهد در فضای سیاسی باشد، اجتماعی باشد، خانوادگی باشد؛ این‌ها در اسلام راه ندارد.حالا ما آن‌قدر اُفت کردیم که به انتقاد راضی می‌شویم، می‌گوییم بابا انتقاد بکنیم. مطلب خیلی فراتر از انتقاد است، بعضی چیزها که ما خیلی بالا می‌گیریم این‌ها کف کار هستند. در اسلام انصاف کف کار است، یعنی انصاف را آمدند یک بحث انسانی مطرح کردند که از آن پایین‌تر دیگر نمی‌شود رفت. آن وقت اگر از انصاف بیاییم بالا حالا خیلی راه دارد که مثلاً ایثار یکی است. اما آن‌قدر آمدیم پایین که رسیدیم به انتقاد، انتقاد که دیگر ته کار است، که یک مؤمنی آنجا هست من بنشینم اینجا عیوب و نقص‌هایش را نشان بدهم. اگر این را هم تحمل نکنیم که اوضاع خیلی خراب شده است، یعنی با هم کنار بیاییم که عیب‌هایمان سر جای خودش بماند و هیچ کس خودش را اصلاح نکند. این مثل این است که یک مجموعه‌ی بیمار با هم توافق کنند که هر چه پزشک است را از بین ببرند، هیچ پزشکی نباشد که به یک کسی بگوید تو رنگت زرد است فلان مشکل را داری. «و سبیلک الابقاء علی المعتدین» آن وقت که عرض می‌کنیم؛ «اللهم هدی المهتدین» از خدا هدایت می‌خواهیم، هدایت راه‌یافتگان. معلوم است که یک چنین صحنه‌ای را می‌خواهیم. چه کسانی هدایت یافته‌اند، راه رفتند و به مقصد رسیدند؟ آن‌هایی که همین‌جوری صحنه را دیدند و همین‌جور تلاش کردند. یعنی خدا را این‌طور شناختند و تلاش کردند به این خدا نزدیک بشوند. هدایت این می‌شود. وگرنه شما این‌ها را بگذارید کنار بعد بگویید خدایا من را هدایت کن. هدایت کن، یعنی چه کارت کند؟! یعنی بلیت برایت بگیرد. ما را هدایت کن یعنی همین‌جور ما را پیش ببر، اگر من این‌طور نیستم بروم به این سمت که این‌طور بشوم. البته این با تلاش کوشش محقق می‌شود، لذا بعدش عرض می‌کنیم که «و ارقنی اجتهاد المجتهدین» بدون تلاش و کوشش درست این‌ها حاصل نمی‌شود. هم خودمان از خدایی این‌چنین بهره‌مند باشیم و هم این‌چنین بشویم. اساساً این را بدانید، تمام آنچه را که به ما وعده دادند که از راه دین به ما می‌رسد، ولو تعابیرش متفاوت است، همه آخرش این است که ما یک مقداری آن‌گونه‌ای بشویم که خدا هست. حالا هر که خیلی آن‌گونه بشود، به جوری که تمام آنچه را که خدای متعال در مورد خودش گفته است در این پدید بیاید، این به کامل‌ترین مقام‌ها رسیده است. حالا هر چه کمتر باشد مقام‌ها و بهره‌ها هم پایین‌تر است. واِلا به یک معنا چیز دیگری خبر نیست، لذا در اول دعا عرض می‌کنیم که «خاب الوافدون علی غیرک» ناامید و زیانکار شدند آن‌هایی که بر غیر تو وارد می‌شوند. البته در جای خودش بزرگان بحث می‌کنند که غیر خدا به آن معنا نیست، لذا این‌ها وقتی می‌خواهند بر غیر خدا وارد بشوند و به غیر خدا برسند، پرده‌ها که کنار می‌رود می‌بینند غیری در کار نیست، آن جا که آن‌ها رفتند هم خدا است. منتها خدا در آنجا غضبناک است، خشمگین است. آن‌ها بر عذاب خدا وارد شدند، بر آتش خدا وارد شدند، بر خشم خدا وارد شدند.

این به ذهن رسید که این دعا را ان‌شاء‌الله تلاش کنیم روزی یک‌بار داشته باشیم و گاهی فرازهای دیگرش مثل همین فراز آخر که «اللهم فاهدنی هدی المهتدین و ارزقنی اجتهاد المجتهدین و لا تجعلنی من الغافلین المبعدین و اغفر لی یوم الدین» این خیلی مناسب است که جزء دعاهای قنوت ما قرار بگیرد. حالا سفارش هم شده که در دعاها صلوات بفرستید، اگر فرصت هست انسان یک صلواتی بفرستد و بعد همین را عرض بکند. دعای خیلی ارزشمندی هست.

خود کلمه‌ی هدایت را یک وقتی عرض کردیم، هدایت که به معنای راه یافتن است، یک جایی انسان که هست مقصد خودش را بشناسد و بین خود و مقصد راه برده بشود. لذا وقتی که می‌گوییم «فاهدنی» یعنی همان چه که در فرازهای پیش می‌گفتیم در توصیف خدای متعال آن مقصد است و ما باید به آنجا برسیم و خدایا ما را در این صحنه راه ببر. گاهی ما هدایت را با آمو زش اشتباه می‌گیریم، آموزش الزاماً هدایت نیست. هدایت همین است که به سمت مقصد راه برده بشویم. بیرون از راه باشد، بدون راه باشد هدایت نیست، راه هم نشان داده بشود ولی در آن گام برداشته نشود باز هم هدایت نیست بلکه علم به راه است.

دعای دیگری که بیشتر بین مؤمنین مشهور است، یعنی دعای «یا من ارجوه لکل خیر» است. اینجا هم اگر دقت بفرمایید باز هم خدای متعال با عبارات و بیانات گوناگون توصیف می‌شود بعد به دنبالش درخواست مطرح می‌شود. این همیشه باید مد نظر ما باشد که انسان تا نشناسد، دل به کار نمی‌دهد. ما آن‌گونه که خدا را می‌شناسیم یا او ارتباط می‌گیریم. الآن در بحث‌های تربیتی، البته به معنای علمی آن بلکه یعنی در جریان کار؛ خیلی از پدرها و مادرها از همان اول با بچه‌ها که برخورد می‌کنند، هر جایی که می‌خواهند گرفتاری و بدبختی برای بچه درست کنند خدا را اسم می‌برند. مثلاً می‌گوییم دروغ‌گو دشمن خدا است، خُب این بچه حالا یک دروغی در عالم بچگی گفته است، الآن تصویرش از خدا یک دشمن است. آن هم یک دشمنی که خیلی هم زور دارد و هر کاری هم با آدم بخواهد می‌کند. اگر دروغ گفتی تو را می‌برد جهنم، آرام‌آرام یک چیزی از خدا درست می‌کنیم که اصلاً نمی‌شود با او کنار آمد، خیلی هنر بکنیم بتوانیم یک جوری خودمان را از دستش نجات بدهیم. این خیلی بد است. این بچه فردای قیامت، قاعدتاً جلوی این پدر و مادر را می‌گیرد که خدای به این خوبی داشتم شما چرا این‌طوری به من معرفی کردید. آن وقت اینکه عرض می‌کنیم، «یا من ارجوه لکل خیر» ای کسی که امید دارم او را برای هر خوبی. این چه خدایی را دارد تصویر می‌کند؟ اصلاً خود گفتن این جمله چقدر انسان را پر انگیزه می‌کند، اگر توجه داشته باشد و هوشیار باشد. و چقدر او را نسبت به خدا طمع‌کار می‌کند که من برای هر خیر و خوبی به او امید داریم. از آن طرف هم چقدر هم خط قرمز را خوب نشان می‌‌دهد که ببین آقا اگر دنبال شر و بدی و دردسر هستی پیش خدا چیزی گیرت نمی‌آید. هر خیری بخواهی اینجا هست ولی دنبال شر و گرفتاری هستی ، این خدایی نیست که از او شر و گرفتاری بجوشد. آن وقت فطرت ما چقدر اینجا آرام می‌گیرد؟ انسان بر حسب ظاهر در یک تضاد و تناقض است؛ بر اساس فطرت و نهفته‌های درونیِ او میلش به خوبی‌ها حد و مرز ندارد. همین تعبیر اینجا یعنی «کل خیر» هر خوبی را که تصور بکنید انسان می‌خواهد، هر کس هم بگوید نمی‌خواهم، یا نمی‌فهمد چه دارد می‌گوید و یا مثلاً به‌هم‌خورده و قاتى کرده است. تناقض این است که انسان از این‌طرف می‌بیند خواسته‌ها بی‌نهایت و از آن طرف هم هر چه دور و اطرافش را نگاه می‌کند اندک و ناچیز و ضعف و نقص و کاستی است. یعنی هیچ تناسبی بین این دو نیست، خواسته‌های بی‌نهایت و توان اندک. کسانی که خدا را باور نداشته باشند و یا این‌طوری خدا را باور نداشته باشند، بدترین عذاب و گرفتاری برایشان همین است که نمی‌توانند آن خواسته‌های بی‌نهایت را مهار کنند و نه می‌توانند به سمتش حرکت کنند. آن وقت یک کسی که خدا را این‌طور می‌شناسد، «یا من ارجوه لکل خیر» من به او برای هر خیری امید دارم، این دیگر می‌فهمد که هر خیر و خوبی به‌دست خدای متعال است. این وسط من چه کاره هستم؟ این را دعا بعد می‌فرماید که من خیلی کار خاصی ندارم. مهم این است که او همه کاره است. او که همه کاره بود اتفاقاً مطلب روشن‌تر می‌شود، تازه معلوم می‌شود که این خواسته‌ها را که در درون من گذاشته است برای این بود که می‌خواست بدهد. چون می‌خواهد بدهد، کشش به این‌ها را در درون من گذاشته است. «و آمن سخطه عند کل شر» حالا آن خدا کم حوصله هم نیست که از من یک شر و بدی سر زد سریع شمشیر بردارد گردن من را بزند. «یا من یعطی الکثیر بالقلیل» ای کسی که فراوان برابر اندک می‌دهد. پس من یک اندکی را باید به میدان بیاورم. از سمت من یک اندکی است، از آن سمت فراوان است. از سمت من یک تخمی باید اینجا انداخته بشود، همین می‌شود یک درخت بارور. بلکه «یا من یعطی من سئله» ای کسی که می‌دهد آنی را که در خواست می‌کند. آن اندک هم که نباشد تو لااقل درخواست بکن. کسی که درخواست هم بکند، هم به و می‌دهد. بلکه بالاتر «یا من یعطی من لم یسئله و من لم یعرفه» ای کسی که می‌دهد کسی که درخواست از او نکرده است و او را هم نمی‌شناسد. به او هم دارد می‌دهد؛ «رزقک مبسوط لمن عصاک» آنی که درخواست هم نکرده و اصلاً خدا را هم نمی‌شناسد باز هم به او می‌‌دهد. «تحنناً منه و رحمه» از روی مهرورزی و مهربانی می‌دهد. این‌طرف با او کاری ندارد ولی او خودش مهربان و مهرورز و دلسوز است و کارش دادن است. آن سؤالی که ما گاهی می‌پرسیم که خدا برای چه آفرید؟ این سؤال از سمت خدا هیچ جا ندارد چون خدا غیر از این معنا ندارد. بله از سمت ما می‌شود پرسید که ما را برای چه آفرید؟ آن هم یعنی اینکه چقدر می‌خواهد به ما بدهد. وگرنه از سمت خدای متعال او برای چه نیافریند؟ او که قدرت دارد، علم دارد، مهر دارد، محبت دارد، برای چه پدید نیاورد؟ شما الآن در روزگار ما یک آدم پولدار باشد و نخورد، نپوشد، خرج نکند. این را سؤال می‌کنند که تو چرا نمی‌خوری، چرا نمی‌پوشی؟ بله از این‌طرف یک سؤال هست که خدا چرا ما را آفرید آن هم برای این است که می‌خواهیم مقصد خودمان را بدانیم. هیچی هم به خدا نمی‌رسد، برسد که خدا نیست. حالا نکته این است، «اعطنی بمسئلتی ایاک جمیع خیر الدنیا و جمیع خیر الاخره» خدایا به من عطا کن همه‌ی خوبی دنیا و همه‌ی خوبی آخرت را. دقت کنید در این دنیا خوبی الزاماً شیرینی نیست، اینجا و نه در آخرت، چون دنیا قاتى است گاهی خوبی‌ها تلخ است، از اینجا بگذریم جدا می‌شود. البته گاهی هم خوبی شیرین است، گاهی آسان است، گاهی سخت است، ولی خوبی است. همه‌ی خوبی دنیا و همه‌ی خوبی آخرت را به من بده. برابر چه چیزی؟ «بمسئلتی ایاک» برابر درخواست من از تو. اسم این مسئله را به فارسی می‌گذاریم گدایی. گدا یعنی درخواست‌کننده، حالا گدا در عرف ما یک مقدار اصطلاح شده است، یعنی به یک گروه خاصی که کارشان این‌طور شده گدا می‌گویند. همین که من درخواست می‌کنم به این به من بده.و ما هنری غیر از این نداریم، یعنی همه‌ی آن چیزی که از انسان توقع است همین درخواست است. لذا خدای متعال این‌قدر خودش را جوربه‌جور معرفی می‌کند ازیک‌طرف؛ از آن طرف نقص و کاستی و فقر و نداری را در مورد ما خیلی به زبان می‌آورد برای این است که ما بخواهیم. این امور از اموری است که بدون خواستن به آدم به انسان داده می‌شود، زمینه‌اش خواستن است. این‌ها بهره‌های انسانی است، بهره‌های انسانی با ساختار انسانی سازگار است، ساختار انسان هم خواستن است. بله بهره‌های حیوانی این‌طوری نیست و بدون خواستن من هم می‌دهند. ولی آنچه که بهره‌ی انسانی است، ساختار انسان اراده و خواستن است. او همین که بخواهد به او می‌دهند. البته خود این خواستن اگر در انسان وجود داشته باشد، در فکر انسان یک‌جور ظهور می‌کند، در زبان انسان یک‌جور ظهور می‌کند و در رفتار انسان هم یک‌جور. ببینید شما فرض کن از رفیقتان کتابش را می‌خواهید، همین که کتاب را می‌خواهید در زبان یک جور ظهور می‌کند، می‌گویید آقا ببخشید می‌شود کتابتان را به من بدهید؟ در دست هم یک‌جور ظهور می‌کند، من دستم را دراز می‌کنم که کتاب را بگیرم. حالا اگر یخچال بخواهم، رفیقم را هم می‌برم که کمکم کند. همه‌ی این‌ها هیچ‌چیزی غیر از خواستن نیستند. همه‌ی آنچه که در دین به ما گفته شده چیزی نیست جز همین ظهورات خواستن ما. یعنی کسی که خدا را به پروردگاری شناخته و بعد به او می‌گویند بندگی بکن. مغز بندگی همان خواستن است، گدایی کردن است. منتها کل عمر ما را باید بخواهیم، یک لحظه و یک جور و یک چیز که نیست. «جمیع خیر الدنیا و جمیع خیر الاخره» همه‌ی خیر دنیا و همه‌ی خیر آخرت را اگر کسی بخواهد باید همه‌ی عمرش به یک گونه‌ای باشد که این در آن محقق باشد. لذا ما هیچ کاری غیر از خواستن نداریم و خدای متعال هم هیچ کاری غیر از دادن و عنایت کردن ندارد. «و اصرف عنی بمسئلتی ایاک جمیع شر الدنیا و جمیع الشر الاخره» و برگردان از من با درخواستم از تو همه‌ی بدی دنیا و همه‌ی بدی آخرت را. یک نکته هست و آن هم «بمسئلتی ایاک» تنها او را باید خواست. این هم هیچ تعصب نژادی رویش نیست. چرا فقط باید از او درخواست کرد؟ چون «بیده الامور» اصلاً کارها به‌دست او است. خُب کارها به‌دست او است و گفتند از او بخواهید، نه اینکه خدای متعال نسبت به خودش تعصبی دارد به این معنا که خلاف واقع است، وقتی کارها به‌دست او است باید از او خواست.

آن وقت همه‌ی بدی‌های دنیا و آخرت می‌شود برگردد. حالا به ما گفتند که دروغ نگویید، اگر کسی دنبال این است که بدی و آلودگی از او دور بشود، اگر واقعاً این‌طور است دروغ گفتن آلودگی می‌آورد، نباید سمتش برود و گفتند نرو سمتش. غیبت کردن، ظلم به دیگری، نخوردن فلان چیز، نگاه نکردن به فلان همه همین‌طور هستند. یعنی تمام مطلب همین است که ما می‌خواهیم به خیر و خوبی‌ها برسیم، اگر این را می‌خواهیم باید بدی‌ها از ما دور بشود. این دو هم هنر ما درخواست کردن است، منتها انسانی که درخواست می‌کند، یکی از جلوه‌های این درخواست این است که انسان به درخواست‌کننده و خود آن درخواست و آنچه که درخواست می‌شود هماهنگ باشد. اگر من از خدا دارم درخواست می‌کنم و قرار است خدا به من بدهد، فرض کن خدا گفته برو فلان جا، گفته مثلاً ماه رجب، ماه شعبان، ماه رمضان، شب قدر؛ باید هماهنگ باشم. گفته در این مکان، در آن مکان، با این آقا، با این کتاب، با آن کتاب؛ این دستگاه خدای متعال است دیگر. مثل‌اینکه شما در این دانشگاه هستید، روی در اتاقی زده اتاق رئیس، من باید بپذیرم اتاق رئیس است. آنجا هم زده معاونت آموزش؛ حالا من این‌ها را نپذیرم و هَی جا به‌جا بروم و بیایم، این محرومیت است. اینجاها هم ممکن است خلاف حکمت چیزی باشد، مثلاً من بگویم که این اتاق به درد اتاق رئیس نمی‌خورد و اعتراض کنم. در دستگاه خدای متعال که این هم معنا ندارد که ما بگوییم خدای متعال اشتباه کرده است. مثلاً اینجا نباید محمد ابن عبدالله را می‌گذاشته و عموی او را می‌گذاشت و ما هم اعتراض بکنیم. این‌ها که دیگر آنجا راه ندارد. لذا از سمت ما درخواست است، روی همین حساب در زبان ما درخواست‌ها را خیلی بزرگ گذاشتند که حالا اگر در دلمان هم این‌طور نیست، لااقل در زبانمان بیاید. عمده‌ی دعاها و مناجات‌ها هم خواستن است، درخواست کردن و گدایی کردن است. قرآن هم در یک کلام گفته است؛ «انتم الفقراء الی الله» شما همین هستید دیگر، بیشتر از اینکه نیستید. آن وقت آن چیزی که آقا رسول‌الله می‌فرماید «الفقر فخری» من به فقر خودم می‌نازم. چون آن کسی که فقر خودش برایش نمایان بشود او با همه‌ی وجودش گدا هست و گدایی می‌کند و در درگاه خداوند متعال جز گدایی از ما نمی‌خواهند. بقیه‌اش هم آداب گدایی است. در صف نانوایی که می‌رویم مثلاً آقایان این‌طرف می‌ایستند و خانم‌ها این‌طرف. حالا من به سبک قم و نان سنگک می‌گویم، صف یک دانه‌ای این‌طرف می‌ایستد و صف بالاتر آن طرف. این‌ها همه آداب خواستن است. فطرت هم کاملاً زنده است، بعد هم می‌فرمایند؛ «فانه غیر منقوص ما اعطیت» خدایا آنچه که تو مرحمت کنی و بدهی کم نیست، منتها «و زدنی من فضلک یا کریم» با این که هر چه تو بدهی کم نیست ولی بیفزای مرا از فضلت ای بزرگوار. هر چه خدا بدهد کم نیست، ولی بااین‌وجود چون خدا خیلی بزرگ است، همواره جای افزایش هست، لذا این تعبیر «زدنی» هم زیاد وارد شده است.

این دعاها را ان‌شاءالله بیشتر مأنوس باشیم. یک جهتی که ما در دین پیش نمی‌رویم مال این است که کار را خیلی پایین گرفتیم. حالا من یک مثال ساده‌ای برای شما بزنم؛ فرض کنید که شما یک لپ تاپ هستید که کاربردهای خیلی فراوانی دارد، اگر یک کسی در عالم خودش این لپ تاپ را بگیرد و تصویری که از آن داشته باشد همان تلویزیون سیاه‌وسفید باشد. یعنی کل کاربردی که از او توقع دارد همین است. خود این بین او و لپ تاپ را به هم می‌زند. چون تلویزیون سیاه‌و‌سفید یک دکمه‌ای می‌زدی و کار خودش را می‌کرد، دردسری هم نداشت. این برای دیدن یک فیلم با لپ تاپ پدرش در می‌آید. این‌همه دکمه و سیستم و نرم‌افزار و ویروس و ... پیش خودش به این نتیجه می‌رسد که یعنی چی! چه کاری است، خودتان را علاف کردید. آقا یک تلویزیون بگیر بگذار آنجا یک دکمه‌ای دارد فشار می‌دهی و کار می‌کند. بله، این به این دلیل است که نسبتی که تو با این گرفتی خیلی پایین است، این برای این کار نیست. درست است که این هم از آن بر می‌آید ولی برای فیلم سیاه‌و‌سفید دیدن این را نیافریدند. خدای متعال دین را برای ما آورده است، آن وقت ما از دین یک چیز کوچکی می‌خواهیم، بعد فکر می‌کنیم واقعاً می‌ارزد! مثلاً من همه‌ی دین را می‌خواهم برای اینکه بین من و خانمم یا آقایم یک کم روابطمان خوب بشود؛ درست است که این جزء دین هست، ولی این‌همه‌ی دین نیست. آن وقت تو می‌بینی که نمی‌ارزد که به خاطر این مقدار بروی و دینداری بکنی. بابا! دین برای همه‌ی خوبی‌ها است. لذا اگر کسی همت را بالا بیاورد که به همه‌ی خوبی‌ها برسد، بعد می‌بیند که هیچ راهی غیر از دین نیست که از این بن‌بست‌ها بزند بیرون. وگرنه بیرون از دین همین‌ها است که در جریان است. ائمه علیهم‌السلام که این‌قدر محکم پای دین بودند به این خاطر بود که این‌ها همتشان بالا بود، از خدای متعال می‌خواستند که یک راهی باز کند به سمت یک آینده‌ی این‌چنینی و آن راه همان دین بود. ما هم هر مقدار همتمان را بالا بگیرم ارزش دین دستمان می‌آید. وگرنه اگر همت را پایین بگیریم دین یواش‌یواش می‌شود مزاحم، چون فرض کنید اگر کسی همه‌ی خوبی‌ها را بیاورد در شهوات، وقتی من همه‌ی خوبی‌ها را در شهوات می‌بینم، آن وقت نقش دین اینجا چی هست؟ نقشش محروم‌کننده‌ی از خوبی‌ها است. یعنی من نگاه می‌کنم می‌بینم که دین هَی خوبی‌ها را از من گرفته است. اشکال این است که من شهوات را همه‌ی خوبی‌ها می‌بینم. حالا این شهوت خوردن باشد، دیدن باشد و یا هر چیز دیگر. اگر من همت را بالا بیاورم که این‌ها که یک گوشه‌ی کار هستند، بعد می‌بینم که دین همان راهگشا است.